

دموکراسی در اندیشه سیاسی دکتر علی شریعتی

دکتر ابراهیم عباسی<sup>۱</sup> - خورشید نجفی جویباری<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۲۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۲۳

### چکیده:

دموکراسی در عصر جهانی شدن یکی از چالش برانگیزترین واژه در سیاست است چرا که در عصر بیست و یکم هر متفکری سعی در ارائه تعریفی جدید از آن را داشته است. همچنین در چند دهه اخیر ابعاد مختلف دموکراسی اعم از دموکراسی جهان وطنی، دموکراسی اجتماعی، دموکراسی عاطفی مورد توجه نظریه پردازان بوده است. در این پژوهش سعی شده که به ارائه تعریفی جدیدی از دموکراسی در اندیشه شریعتی بعنوان یکی از روشنفکران دینی پرداخته شود. شریعتی دو نوع دموکراسی معرفی می‌کند: یکی دموکراسی آزاد و دیگری دموکراسی متعهد. دموکراسی آزاد همان است که با رأی مردم روی کار می‌آید و تعهدی جز آنچه مردم می‌خواهند ندارد. دموکراسی متعهد نیز معمولاً پس از یک تحول انقلابی شکل می‌گیرد و حکومت گروهی از نخبگان است که خود را متعهد به یک ایدئولوژی می‌دانند. از نظر شریعتی، دموکراسی حقیقی یک شکل ثابت از حکومت نیست بلکه یک مرحله از مراحل رشد و استقلال هر جامعه محسوب می‌شود.

**واژگان کلیدی:** دموکراسی، دموکراسی غربی، شریعتی، دموکراسی متعهد، مردم سالاری دینی

<sup>۱</sup> - استادیار و عضو هیئت علمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، ایران

e.abbassi.ir@gmail.com

<sup>۲</sup> - دانشجوی دوره دکتری، علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران  
kh.najafi58@gmail.com

## مقدمه:

شریعتی مانند بسیاری از نظریه پردازان دیدگاه خاصی نسبت به دموکراسی دارد. شریعتی با نظام دموکراتیک و حاکمیت مردم مخالف نبود. البته شریعتی نگاه خوشبینانه‌ای نسبت به دموکراسی و آزادی که در غرب وجود دارد، نداشت. در روزگار شریعتی جنگ‌های خانمان‌سوز آمریکا در ویتنام و سرکوب آزادی‌خواهان الجزایر توسط حکومت فرانسه و استثمار و استعمار غرب در آفریقای سیاه و امثال آن، نگاه هر متفکری را نسبت به نظام-های لیبرالیستی منفی می‌کرد. نکته دیگری که بین آموزه‌های شریعتی و مفاهیم دموکراسی و آزادی تا حدودی فاصله انداخته است، تفکر چپ‌گرایانه شریعتی نسبت به مسائل اقتصادی است. اندیشه او با سوسیالیسم نزدیک‌تر است تا نظام سرمایه‌داری لجام‌گسیخته و لیبرالیسم. در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، هر روشنفکر دردمندی که درد طبقه کارگر را احساس می‌کرد و بهره‌کشی‌های سرمایه‌داران از طبقه کارگران را مشاهده می‌کرد، طبیعی بود که به جای طرح دموکراسی و آزادی خواهی به دنبال نجات محرومان و ضعیفان جامعه باشد. با این حال شریعتی در تقابل با دموکراسی نبود. او آرزوی تحقق نظام مردم‌سالاری را در سر داشت و هیچگاه حکومت‌های موروثی و استبدادی را بر آن ترجیح نمی‌داد، اما نگاه جامعه‌شناسانه او به دموکراسی چنین است: «من دموکراسی را با آنکه مترقی‌ترین شکل حکومت می‌دانم و حتی اسلامی‌ترین شکل، ولی در جامعه قبایلی، بودن آن را غیرممکن می‌دانم و معتقدم که طی یک دوره رهبری متعهد انقلابی باید جامعه متمدن دموکراتیک ساخته می‌شد...» (ما و اقبال، مجموعه آثار ۴۸:۵) در این نوع اندیشه به نگاه پست مدرنیست‌ها در نقد دموکراسی نیز نزدیک‌تر باشد، یعنی جوامعی که از عقلانیت و منطق به دور بوده و سال‌ها سایه استبداد بر سر آنان سایه افکنده. بدون هیچگونه فعالیت فرهنگی و طی یک انقلاب، جامعه استبدادی را به سوی دموکراسی بردن، ممکن است چندان مطلوب نیفتد. یعنی انتخابات و گزینش مردم به گونه‌ای باشد که دوباره جامعه را به اسم دموکراسی، در عمل به استبداد سوق دهد که این اتفاق را در بعضی از جوامع شاهد بوده‌ایم.

شریعتی به عنوان کسی که غالب مفاهیم سیاسی و حتی دینی را به بوته نقد می‌کشاند، دموکراسی را نیز در نقادی خود رها نمی‌کند و همانند فیلسوفان بزرگ غرب چون هگل، نیچه، هایدگر و کسان دیگر، دموکراسی را در قالب حکومت مطلوب و آرمانی خود نمی‌بیند. دموکراسی را در قالب فعلی خود که در دنیای غرب حاکم است می‌بیند. شریعتی به همان اندازه که اسلام موجود را، به خاطر بی‌حرکتی، به نقد می‌کشاند، غرب را نیز به خاطر عدم رعایت حقوق انسان‌ها، دستکم در جهان سوم (به اصطلاح آن روز) مورد انتقاد قرار می‌دهد. از این‌رو، یک نوع غرب ستیزی در ادبیات شریعتی راه پیدا می‌کند. غرب ستیزی او به معنی دموکراسی ستیزی نیست، بلکه به این معناست که از دل دموکراسی ناپخته، حاکمان شایسته بیرون نمی‌آیند و زیاد اتفاق افتاده است که در جوامع دموکراتیک، حاکمان با رأی مردم انتخاب می‌شوند، اما حاکمان ناشایست و مستبد از دل این انتخابات برکشیده می‌شوند.

### چارچوب نظری:

در خصوص دکتر شریعتی تالیفات بسیار زیادی وجود دارد ولی بطور کلی کسی نتوانست آنطور که باید و شاید جمع بندی کلی از دموکراسی را در اندیشه دکتر شریعتی ارائه دهد و به نوعی بتواند مبحث دموکراسی متعهد رو بسط و گسترش دهد. بعنوان مثال آقای بیژن عبدالکریمی، در کتاب «نگاهی دوباره به مبانی فلسفه سیاسی شریعتی»، در خصوص دیدگاه دکتر شریعتی در خصوص فلسفه پرداخته است. همچنین آقای تقی آزاد ارمکی، در کتاب «شریعتی و مارکسیسم»، چاپ نشر فرهنگ توسعه نیز به طور مبسوط به اندیشه دکتر شریعتی پرداخته است ولی هیچکدام بطور مبسوط به قضیه دموکراسی متعهد نپرداخته‌اند.

در واقع سؤال اصلی این پژوهش این است که با توجه به گستردگی مفهوم دموکراسی و نظریات مختلفی که در خصوص آن مطرح می‌باشد می‌خواهیم به این نکته پی ببریم که دموکراسی در منظومه فکری دکتر علی شریعتی چه جایگاهی دارد؟ باید گفت که در

منظومه فکری شریعتی مفاهیم سیاسی از معنای متعارف خود فراتر می‌روند و اغلب ویژگی آرمان‌گرایانه پیدا می‌کنند. شریعتی هیچگاه در تقابل با دموکراسی نبود بلکه آرزوی تحقق نظام مردم‌سالاری را در سر داشت. شریعتی در پی مطرح کردن پیشنهاد الگویی روشن از یک جامعه ایده آل خود بود که به دنبال ساختن مدینه‌ای فاضله بوده است. همچنین دکتر شریعتی از نظر مذهبی یکتا پرست، از نظر اجتماعی بی‌طبقه، از نظر سیاسی دنبال نوعی دموکراسی متعهد، از نظر علمی نسبی‌گرا است.

### دموکراسی

واژه دموکراسی از لفظ یونانی دموکراتیا<sup>۱</sup> گرفته شده است. این اصطلاح از دو واژه دمو<sup>۲</sup> به معنای مردم و کراتوس<sup>۳</sup> به معنای حکومت کردن، تشکیل شده است. بدین ترتیب دموکراسی از نظر لغت به معنای حکومت به وسیله مردم (حکومت مردم بر مردم) است.

### مردم‌سالاری

مردم‌سالاری یک روش حکومتی است برای مدیریت کم‌خطا بر مردم حق مدار که در آن فرد یا گروهی خاص حکومت نمی‌کنند بلکه مردم حکومت می‌کنند.

### تفکر دینی

تفکر دینی، نوعی اندیشه مبتنی بر ارزش‌های معنوی و الهی است و احیای تفکر دینی در واقع، به چرخش درآوردن منظومه فکری و عملی انسان در مدار اصول ثابت دینی است. این پدیده طی سه دهه گذشته، توجه محققان و جامعه‌شناسان جهان از جمله دنیای غرب را به خود معطوف کرده است.

<sup>۱</sup> - Demokratia

<sup>۲</sup> - Demos

<sup>۳</sup> - Kratein

ساموئل هانتینگتون بی‌تردید یکی از برجسته‌ترین و مناقشه برانگیزترین عالمان علم سیاست در چند دهه اخیر بوده است. هانتینگتون فارغ‌التحصیل دانشگاه ییل است و درجه دکترای خود را از دانشگاه هاروارد اخذ کرده است. هانتینگتون از سال ۱۹۵۰ تاکنون استاد گروه «حکومت» دانشگاه هاروارد در زمینه مطالعات بین‌المللی و منطقه‌ای بوده است. علائق اصلی او امنیت ملی، روابط نظامیان و غیرنظامیان، دموکراتیزاسیون و توسعه اقتصادی و سیاسی کشورهای کم توسعه، مولفه‌های فرهنگی در جهان سیاست و هویت ملی آمریکاست. (کدیور، ۱۳۸۶) یکی از مباحث اصلی که هانتینگتون به آن می‌پردازد، مبحث دموکراتیزاسیون است. بر همین مبناست که مقالات و کتاب اصلی‌اش در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ تماماً به این موضوع اختصاص دارند. هانتینگتون در تبیین روند تحولات دموکراسی‌ها، از امواج دموکراسی بحث می‌کند. اگر چه بحث از موج‌های دموکراسی منحصر در آرا و نوشته‌های هانتینگتون نیست ولیکن شهرت تقسیم بندی وی از امواج دموکراسی بیش از دیگران است. مقصود از موج دموکراسی سلسله تحولات و تغییراتی است که در مدت زمان نسبتاً کوتاه و فشرده‌ای در نظام‌های سیاسی جهان و در مناطق مختلف که دارای تشابه هستند اتفاق افتاده و تأثیراتی ویژه در روند دموکراتیزاسیون از خود به جای می‌گذارد. (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۱۸)

هانتینگتون در کتاب مشهور خود با عنوان **موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم** سه موج دموکراسی را از زمان شکل‌گیری نظام‌های دموکراتیک در اروپا تاکنون از یکدیگر تفکیک کرده است:

موج اول: این موج در طی سال‌های ۱۸۲۰م تا پس از جنگ جهانی اول فعال بوده است و ریشه در انقلاب‌های امریکا و فرانسه دارد. پیدایش نهادهای دموکراتیک ملی و انتخابات با رأی اکثریت و حق رأی یافتن ۵۰ درصد مردان از موفقیت‌های کسب شده در این مقطع از دموکراتیزاسیون بوده است. برگشت موج اول دموکراسی با به قدرت رسیدن هیتلر در ۱۹۳۳م در آلمان و سلطه توتالیتاریسم در کشورهای اروپایی و ظهور ایدئولوژی‌های کمونیسم، فاشیسم و میلیتاریسم آغاز گردید.

موج دوم: از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۰م نیز برخی دیگر از کشورها به دموکراسی پیوستند. آلمان غربی، ایتالیا، اتریش، ژاپن و کره جنوبی با پایان جنگ حرکت به سوی دموکراسی را آغاز و کشورهایی نظیر ترکیه و یونان نیز در اواخر دهه ۱۹۴۰م دموکراسی را تجربه کردند. کشورهایی در آمریکای لاتین نیز در همین مقطع گذار به دموکراسی داشته‌اند. در اواخر دهه شصت پاره‌ای از تحولات همچون بر سرکار آمدن نظامیان اقتدارگرا در آمریکای لاتین و آسیا و عصر کودتاهای نظامی سبب توقف موج دوم دموکراسی گردید.

موج سوم: از سال ۱۹۷۴م با فروپاشی نظام‌های غیردموکراتیک اروپای جنوبی ابتدا در پرتغال و سپس در اسپانیا و یونان آغاز شد و طی تقریباً ۱۵ سال در حدود ۳۰ کشور، رژیم‌های دموکراتیک جای حکومت‌های اقتدارگرا را گرفتند. در اواخر دهه ۷۰م موج دموکراتیک به سوی آمریکای لاتین روانه شد و در دهه ۸۰م کشورهای کمونیست را نیز فرا گرفت. برخی از کشورهای آسیا نیز از این موج تأثیر پذیرفتند. بطور کلی در موج سوم که بسیار گسترده‌تر از دو موج قبلی است، کشورهای غیر دموکراتیک اروپا، رژیم‌های کمونیستی بلوک شرق و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و آسیا به دموکراسی گذار کردند. حتی بسیاری از کشورهایی که در موج دوم قرار داشتند و موج بازگشت را تجربه کرده بودند، بار دیگر در موج سوم در معرض دموکراتیک شدن قرار گرفتند. این موج ظرف پانزده سال اروپای جنوبی، آمریکای لاتین و آسیا را در بر گرفت. (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۳۰-۲۵) بسیاری معتقدند تنها منطقه‌ای از جهان که موج سوم را بطور فراگیر تجربه نکرده منطقه خاورمیانه (به استثنای ایران، ترکیه و لبنان) است. این امر درباره موج دوم نیز صدق می‌کند و خاورمیانه در موج دوم نیز فقط شاهد بروز تجربه دموکراسی در ترکیه و ایران بوده است. (فاضلی، ۱۳۸۹: ۸)

بطور کلی و در یک جمع بندی کلی‌تر می‌توان بیان کرد که هانتینگتون معتقد است که علل دموکراسی شدن در هر جا و در هر زمان کاملاً متفاوت است و هیچ عامل واحدی

برای تبیین و تشریح تحولات دموکراسی در همه کشورها و یا یک کشور واحد کافی نیست، بلکه دموکراسی شدن در هر کشور حاصل ترکیب علت‌هاست و ترکیب علت‌های ایجاد دموکراسی نیز در هر کشور متفاوت است. بنابراین جستجو برای یافتن یک متغیر مستقل مشترک و عام که در توجیه و تبیین تحول سیاسی در هر یک از این کشورها نقش مهمی داشته باشد مطمئناً بی‌حاصل است. (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۴۷) بنابراین وی برای هر موج از دموکراسی علت‌های مختلفی را در پیدایش دموکراسی بیان می‌کند. از نظر هانتینگتون، پیشرفت اقتصادی، صنعتی شدن، شهرنشینی، پیدا شدن بورژوازی و طبقه سوم، گسترش طبقه کارگر و تشکیلات اولیه آن، کاهش تدریجی نابرابری‌های اقتصادی در ایجاد موج اول دموکراسی در سده نوزدهم مؤثر بوده‌اند. وجود افکار و عقاید لاک، بنتام، میل و منتسکیو و روسو و یک سلسله عقاید انقلاب فرانسه نیز در این فرآیند بی‌تأثیر نبوده است. همچنین از نظر وی، روحیه حق‌طلبی و اعتراض پروتستانیسم در دموکراسی شدن کشورهای اروپایی تأثیر گذاشته است. (همان) موج دوم بیشتر تحت تأثیر عوامل سیاسی و نظامی ایجاد شد. پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم، دموکراسی را به شماری از کشورها مانند آلمان غربی، ایتالیا، اتریش، ژاپن و کره تحمیل نمود. شمار دیگری از کشورها مانند یونان، ترکیه، برزیل، آرژانتین، پرو و... نیز بر اثر پیروزی متفقین در جنگ، دموکراسی را پذیرفتند. عامل سوم در ایجاد موج دوم دموکراسی، ضعف دولت‌های غربی بر اثر بالا گرفتن جنبش ناسیونالیسم در مستعمرات ماوراء آنها بود که کشورهای مستعمره را به جریان رهایی از استعمار سوق داد و شمار قابل توجهی از دولت‌های جدید دموکراسی را پذیرا شدند. این موج در اواخر دهه ۱۹۶۰م متوقف شد و نظام سیاسی اقتدارگرا در بسیاری از کشورهای مانند شیلی، اوروگوئه، هند و فیلیپین شکل گرفت.

هانتینگتون ایجاد موج سوم را نیز نتیجه ترکیب عوامل مختلفی می‌داند که در میان آنها پنج عامل نقش عمده را دارند: ۱- بحران مشروعیت نظام‌های سیاسی در پی ناکامی‌های اقتصادی - سیاسی؛ ۲- رشد طبقه شهرنشین؛ ۳- تغییر عقاید در کلیسای کاتولیک؛ ۴- تغییر سیاست‌های ایالات متحده آمریکا، جامعه اروپا و روسیه در کشورهای تحت نفوذ

خود به نفع دموکراسی؛ ۵- تأثیر مشابه در دیگر کشورها از طریق وسایل ارتباطی نوین. (هانتیگتون، ۱۳۷۳: ۵۴-۵۳) بطور کلی با بررسی نظریات در خصوص دموکراسی و همچنین مبحث دموکراتیزاسیون از دیدگاه ساموئل هانتیگتون می‌توان به نقد و بررسی اندیشه سیاسی دکتر شریعتی پی برد.

دموکراسی<sup>۱</sup> در لغت یعنی حکومت به وسیله مردم. این اصطلاح همچون بسیاری از مفاهیم، در علوم اجتماعی، تعریفی جامع و مانع ندارد و تعاریف زیاد و معانی متفاوتی از آن ارائه شده است. به طور کلی می‌توان یکی از این تعاریف را در دو دسته تقسیم بندی کرد: (مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷: ۱۳۷)

۱- برخی از تعاریف، دموکراسی را نوعی هدف و «ارزش» می‌دانند. در این تفکر دموکراسی بر مبنای اصول و ارزش‌های خاص استوار است که مهمترین شاخص‌های آن عبارتند از:

نسبی‌گرایی: یکی از ویژگی‌های دموکراسی این است که به حقایق ثابت و مطلق، به ویژه در امر قانون گذاری ایمان ندارد. به عبارت دیگر هیچ عقیده و ارزشی به عنوان حقیقت ازلی و ابدی قلمداد نمی‌شود و به جای اعتقاد به یک حقیقت مطلق، دموکراسی به پراگماتیسم و نسبیت عقاید و ارزش‌ها معتقد است. در چنین نظامی قوانین ناشی از خواست انسان‌ها و محصول عقل ابزاری است و ارتباطی به ماوراء طبیعت و وحی ندارد. نسبی‌گرایی در دو عرصه تنوع و چندگانگی عقاید، و تکثر سیاسی نمود پیدا می‌کند.

مشروعیت مردمی: در دموکراسی مشروعیت حکومت و قوانین مبتنی بر خواست و رضایت مردم است و مردم قدرت و مشروعیت را به دستگاه حکومتی و رئیس حکومت می‌بخشند و فقط قدرتی که از مسیر اراده و خواست عمومی مردم به فرد واگذار شود مشروعیت دارد و دیگر مسیرهای انتقال قدرت رسمیت ندارد.

<sup>1</sup> - democracy

۲- گروه دیگر، رویکرد ها و تعاریفی است که دموکراسی را تنها مشابه یک «روش» برای توزیع قدرت سیاسی و ابزار و ساز و کاری صوری برای تصمیم گیری می‌دانند. دموکراسی به عنوان روش، در پی به حداقل رساندن خطاهای مدیریت جامعه و به حداکثر رساندن مشارکت مردم و کاهش دادن نقش افراد، به عنوان فرد، در تصمیم گیری‌های سیاسی است.

## دموکراسی و ولایت فقیه

اکنون با توجه به تفکیک میان انواع دموکراسی در بررسی نسبت آن با ولایت فقیه باید گفت، ولایت فقیه و به طور کلی اسلام با دموکراسی به معنای اول (دموکراسی به معنای ارزشی) سازگاری نداشته و به هیچ وجه قابل جمع نیست. مهمترین محورهای تفاوت میان این دو عبارتند از:

۱- در نظام ولایت فقیه نسبی‌گرایی معرفتی و عدم اعتقاد به حقایق ثابت و مطلق، پذیرفته نیست زیرا از دیدگاه اسلامی همواره حقایق، اصول و ارزش‌های ثابت و غیر متغیری وجود دارند که از سوی خداوند متعال به وسیله وحی برای هدایت جامعه انسانی فرستاده شده‌اند. اسلام به استناد آیات قرآن و ادله متعدد عقلی و نقلی خود را تنها دین درست بر حق می‌داند. آیات زیر صراحتاً با مبانی ارزشی دموکراسی تناقض دارد: «ماذا بعد الحق الا الضلال؛ بعد از حق، جز گمراهی چیست؟<sup>۱</sup> و «و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه؛ و هرکس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد.<sup>۲</sup> خلاصه آنکه در اسلام، نسبی‌گرایی، در عرصه عقاید مطرود است و در اسلام حقایق ثابت و ازلی فراوان وجود دارد که به عناصر ثابت و منطبق با فطرت بشری بازگشت می‌کنند. با این وجود به تناسب زمان و مکان احکام متغیر در چارچوب احکام و قواعد ثابت نیز وجود دارد. از سوی دیگر از دیدگاه اسلامی، پلورالیسم و تکثرگرایی سیاسی بدون

<sup>۱</sup> - سوره یونس، آیه ۳۲

<sup>۲</sup> - سوره آل عمران، آیه ۸۵

تقید و پای بندی به ارزش‌ها و مبانی اسلامی نیز که برای دستیابی به قدرت اصول اخلاق و هنجارهای جامعه را زیر پا بگذارد، کاملا مطرود است. (خردپناه، ۱۳۷۹)

۲- در نظام ولایت فقیه، مشیت و اراده الهی و نصب و تعیین او، خاستگاه مشروعیت و قانونی بودن حکومت و رهبری است و این کاملا با مبانی ارزشی دموکراسی که رای مردم را پایه و اساس مشروعیت و قانونی بودن دستگاه حکومت و رهبری می‌داند در تضاد است.

۳- در نظام اسلامی، نصب و عزل رهبری فقط به دست خداست و آن کسی را که خداوند به عنوان رهبر جامعه برگزیده است (چه بی واسطه و چه با واسطه) مردم حق عزل او را ندارند، بلکه اطاعت از او بر مردم واجب و مخالفت با وی بر آنان حرام است. اما در نظام دموکراسی (ارزشی) نصب و عزل رهبری جامعه، به دست مردم یا نمایندگان آنان است.

۴- از دیدگاه دموکراسی (ارزشی) که بر مبنای سکولاریسم استوار است، هر قانونی را که مردم وضع کنند معتبر و لازم الاجرا است و باید از سوی همگان محترم شناخته شود. هر چند بر امر نامشروعی توافق شده باشد و این قطعا با اسلام و نظام ولایت فقیه سازگار نیست، زیرا از نظر دین حق حاکمیت و تشریح مختص به خداست. «ان الحکم الا لله؛ حاکمیت فقط از آن خداست<sup>۱</sup> فقط خداوند متعال است که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می‌شناسد و حق قانونگذاری و تصمیم‌گیری برای انسان را دارد و انسانها باید در مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی، فقط پیرو و فرمانبردار بی چون و چرا باشند. زیرا عبودیت خداوند، عالی‌ترین درجه کمال است و اطاعت از فرامین الهی سعادت آدمی را تأمین می‌نماید. بنابراین دموکراسی و مردم‌سالاری اگر به معنای ارزش رأی مردم در

---

<sup>۱</sup> - سوره یوسف، آیه ۶۷

مقابل حکم خداوند باشد، هیچ اعتباری ندارند، زیرا آنچه باید در مقابل آن خاضع و مطیع باشیم، فرمان خداست نه رأی مردم. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۱)

اما اگر دموکراسی را به معنای روش بگیریم که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین چیزی قطعاً با اسلام و نظام ولایت فقیه سازگار است، زیرا در نظام اسلامی، رأی مردم و نظر نخبگان، در برنامه ریزی و انتخاب ساختار و سازمان و روش اجرای احکام دینی می‌تواند آشکارا نقش بیافریند. مضاف بر اینکه احکام شریعت دارای حوزه‌های مسکوت و دارای «منطقه الفراغ» است که از قضا این عرصه‌ها و منطقه‌ها کم هم نیستند که در آنها نیز میزان، رأی ملت و نمایندگان ملت است. پس به طور کلی هم در حوزه برنامه ریزی و شیوه‌های اجرای احکام دینی و هم در حوزه‌های مسکوت و هم در انتخاب افراد و گروه‌ها و سلیقه‌ها و ... جای کاملاً فراخی برای قانون گذاری و مشورت و رقابت مردمی وجود دارد. به این ترتیب اراده مردم و نمایندگان در محدوده شرع مقدس، معتبر خواهد بود و این امر بدیع و بی سابقه‌ای در نظام‌های سیاسی نیست، چنانکه لیبرالیسم، دموکراسی را مشروط و مقید به آموزه‌ها و ارزش‌های خود می‌خواهد. (بیات، ۱۳۸۱: ۲۸۷) آموزه‌های فراوانی نیز در منابع و متون اولیه اسلامی بر عنصر عقل، مشورت، برابری در برابر قانون، عدالت اجتماعی، توضیح و پاسخگویی والیان و حاکمان به مردم و نظارت بر قدرت سیاسی و امر به معروف و نهی از منکر و ... تأکید دارند که مؤید مطالب فوق است.

### اصول دموکراسی

دموکراسی مفهومی مرکب از چند اصل اساسی است که همه نظریات دموکراسی‌ها بر آنها تأکید نموده‌اند. البته دموکراسی امر «همه یا هیچ» نیست، بلکه مقوله‌ای مشکک است که به هر اندازه نهادهایی برای تحقق این اصول وجود داشته باشد، دموکراسی کامل‌تری وجود خواهد داشت. این اصول عبارتند از: (عمادی، ۱۳۹۳)

- اصل حاکمیت مردم

جوهره دموکراسی و اصل اساس آن «اصل حاکمیت» مردم است. حاکمیت مردم با دو مولفه «جمعی بودن اقتدار» و «مشارکت سیاسی» نمود می‌یابد. بدین معنا که قدرت و اقتدار در دموکراسی از ماهیت جمعی برخوردار است، نه فردی یا گروهی. همچنین در این نوع از حکومت، مردم نظام سیاسی را شکل داده و با مشارکت خود آن را اداره می‌کنند. بنابراین همه نظریات دموکراسی الگوی مورد نظر خود برای اداره جامعه را بر رأی و مشارکت مردم در سیاست مبتنی کرده‌اند و مداخله مردم را به عنوان پایه شکل‌گیری و مشروعیت حکومت در نظر گرفته‌اند، هر چند که گستره اختیارات مردم در نظریات مختلف دموکراسی متفاوت است. همچنین همه نظریه‌های دموکراسی این ایده را رد می‌کنند که یک یا چند نفر دارای حق پیشینی برای فرمانروایی بر دیگران باشند. همه امور در حکومت دموکراسی باید بر طبق رضایت و توافق مردم باشد و لذا هرگونه منبعی غیر از اراده مردم و رضایت آنان نمی‌تواند مستقلاً نوع حکومت، شرایط حاکمان آن و شیوه تصمیم‌گیری در آن معین کند. بنابراین قوام دموکراسی به اصل حاکمیت مردم است و هر جا این اصل نفی شود دیگر دموکراسی وجود نخواهد داشت. اهمیت این اصل به گونه‌ای است که سایر مولفه‌های دموکراسی در طول آن قرار گرفته و از لوازم آن محسوب می‌شوند. اگر اصل حاکمیت مردم نفی شود دیگر جایی برای اصولی مانند برابری سیاسی، آزادی، نظارت همگانی، اصالت قانون و ... نخواهد ماند. آنچه اهمیت جایگاه این اصل در دموکراسی‌ها را بیشتر روشن می‌کند این است که، دموکراسی‌های قدیمی و جا افتاده جزئی از ناخودآگاه نظام سیاسی است و هیچ منازعه‌ای در اصل لزوم آن وجود ندارد. تنها در جوامع در حال گذار به دموکراسی است که بحث از تقابل حاکمیت مردم با سنت‌ها، حاکمان سنتی و قوانین مذهبی وجود دارد. عرصه‌های اعمال حاکمیت توسط مردم، علاوه بر تعیین شکل حکومت، شرایط حاکمان، شامل وضع قانون و نظارت بر حاکمان منتخب نیز می‌شود. همه این امور که می‌تواند به طور مستقیم یا غیر مستقیم انجام گردد جلوه‌هایی از حق حاکمیت مردم است که حاکی از اهمیت و جایگاه ویژه آن دارد. البته اهمیت این اصل دلیل بر کافی بودن آن نیست، بلکه برای تحقق دموکراسی اصول دیگری نیز ضروری است.

## - برابری سیاسی

منظور از اصل برابری این است که در نظام دموکراسی، افراد، گروه‌ها و احزابی سیاسی نسبت به یکدیگر از لحاظ حق حکومت برتری و امتیازی ندارند. همه مردم قطع نظر از هویت‌های قومی، مذهبی، طبقاتی و یا گرایش‌های سیاسی حق اعمال حاکمیت دارند. برابری سیاسی اصل مشترکی، هم در دموکراسی‌های آنتی و هم در دموکراسی‌های مدرن است. بنابراین نظام‌هایی همانند نظام‌های تک حزبی که احزاب دیگر یا از لحاظ قانونی اجازه فعالیت ندارند و رقبا حذف یا سرکوب می‌شوند یا عملاً امکان مشارکت و رقابت نمی‌یابند را نمی‌توان دموکراتیک نامید. نظامی که مخالفان و دگراندیشان را از اعمال حق حاکمیت خود محروم می‌کند نیز از دموکراسی فاصله دارد. اصل رقابت برابر شاخص مهمی در همه نظریات دموکراسی است.

## - آزادی سیاسی

آزادی چه به مفهوم منفی آن یعنی رهایی از اراده خودسرانه دیگران و چه به مفهوم مثبت آن یعنی توانایی گزینش و عمل و مشارکت در حیات سیاسی، در سرشت دموکراسی نهفته است. این اصل، شامل آزادی اعتقاد و اندیشه، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و آزادی مشارکت در حیات سیاسی می‌شود. آزادی بیان در تمام اشکالش - چه گفتاری، چه نوشتاری و چه تضارب آراء از طریق رسانه‌های مختلف - آزادی شهروندان برای تشکیل انجمن‌ها و اجتماعات به منظور تلاش در راستای به فعلیت رساندن اهداف سیاسی بدون نگرانی از احتمال تنبیه و مجازات نیز جزء آزادی‌های سیاسی است. کوهن به درستی، آزادی بیان را به آزادی ارایه پیشنهاد و آزادی مخالف تقسیم می‌کند. دموکراسی نه تنها مستلزم آزادی شهروندان در مخالفت با سیاست‌ها و نامزدهای مطرح شده از سوی جامعه است بلکه مستلزم آزادی در پیشنهاد شیوه‌های عمل جایگزین و آزادی در مشارکت موثر و کارآمد نیز هست.

## - نظارت همگانی

در همه دموکراسی‌ها حاکمانی که توسط مردم تعیین شده‌اند باید مسئول و پاسخگوی تصمیمات و اعمالی باشند که انجام می‌دهند. به همین جهت باید عامه مردم نیز بتوانند از آنان در مورد اعمال و تصمیماتشان پرس و جو کنند و در صورت لزوم، بر طبق قانونی که آن را خود وضع نموده‌اند آنان را عزل نمایند. هر قدر که نهادها و راهکارهایی قوی برای نظارت همگانی وجود داشته باشد دموکراسی کامل تری تحقق می‌یابد.

## - اصالت قانون

قانون و قانون‌گرایی یکی دیگر از ارکان دموکراسی است. حکومت مردم بدون وجود قانون، دموکراسی نیست. کار ویژه قانونی که مردم بر اصل حاکمیت خود وضع می‌کنند دو امر اساسی است: از یک سو راه مطمئنی برای جلوگیری از استبداد و خودکامگی است و از جهت دیگر ابزاری است برای نظارت مردم بر حاکمان از طریق تطبیق اعمال و تصمیمات آنان با قوانین موجود. بالاترین و اساسی‌ترین قانون در یک جامعه قانون اساسی است که به عنوان مجموعه‌ای از اصول و قواعد بنیادی و کلی، چارچوبی برای سامان دادن به روابط قدرت در حکومت است و با ایفای دو کارویژه مذکور اساس دموکراسی به شمار می‌رود.

## دموکراسی متعهد شریعتی

دموکراسی یکی از واژه‌هایی است که در مورد تعریف جامع و کامل از آن بین متفکران اختلافات شدیدی وجود دارد و هرکس که بخواهد تعریف قابل دفاعی از دموکراسی ارائه دهد باید به چندین مسئله بپردازد. یکی از این مسائل، شمار گوناگونی از معانی مرتبط با این اصطلاح طی نیم قرن گذشته است. (بی‌یتام، ۱۳۸۳: ۱۲)

به طور کلی علیرغم تشتت آراء و تنوع عقاید پیرامون واژه دموکراسی و مفهوم آن، می‌توان به دو تعریف مجزا اشاره کرد. تعریف نخست دیدگاه اندیشمندان لیبرال است که

دموکراسی را پدیده‌ای متعلق به دوران مدرن و ظهور نظام سرمایه داری می‌دانند و از ویژگی‌های این دموکراسی، حکومت قانون، تفکیک قوا و کنترل قوا است. تعریف دیگر در باب دموکراسی، دیدگاه سوسیالیست‌ها است که بر این باورند دموکراسی تنها در یک حکومت کارگری و شورایی تحقق پیدا می‌کند و برخلاف لیبرال‌ها، دموکراسی را زاده نظام سرمایه داری نمی‌دانند بلکه برعکس نظام سرمایه داری و اصل اصالت سود را مهمترین مانع در راستای نیل به دموکراسی واقعی قلمداد می‌کنند. ( امام جمعه زاده، ۱۳۸۷: ۸) با نگاهی اجمالی به آراء متفکران غربی متوجه می‌شویم که نخستین منتقدان دموکراسی غربی، مارکسیست‌ها بودند که از خود مارکس شروع و به چپ‌های نو ختم می‌شود. کارل مارکس نقد سوسیالیستی خود از دموکراسی لیبرال را در تئوری دولت ادغام نمود. این نقد مشتمل بر سه نکته است:

اول اینکه، این دموکراسی فقط جنبه ظاهری و رسمی دارد، زیرا حقوق و آزادی‌های شخصی را به مردم اعطاء می‌کند ولی ابزار اعمال آنها را به دست مردم نمی‌دهد. دوم اینکه، این دموکراسی بورژوازی است که به بهانه حاکمیت مردم، سلطه مالکین ابزار تولید را تضمین می‌کند.

سوم اینکه، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی باعث انفعال و غیرسیاسی شدن مردم و در همان حال استقلال انتخاب شدگان نسبت به رأی دهندگان می‌گردد ( نقیب زاده، ۱۳۷۲: ۲۰)

### لیبرال - دموکراسی

شریعتی منشاء دموکراسی و ایدئولوژی لیبرالیسم را در واکنش‌های متفکران غرب به رژیم‌های استبدادی اروپایی در قرون جدید می‌دید. او بیان می‌کند که " اولین میوه این طرز تفکر، انقلاب کبیر فرانسه است که نشان دهنده عکس العمل مردمی است که پس از پیروزی‌شان بر حکومت‌های مذهبی قرون وسطی به دام دیکتاتوری‌های فردی که روزی به وسیله آنها با حکومت‌های مذهبی مبارزه می‌کردند، دچار شده بودند و برای همین

بلافاصله بعد از انقلاب کبیر فرانسه، این انقلاب مثل جرق‌ها در تمام کشورها منتشر شد. (شریعتی، مجموعه آثار ۳۱: ۲۱۹)

## انواع دموکراسی

شریعتی دو نوع دموکراسی معرفی می‌کند: یکی دموکراسی آزاد و دیگری دموکراسی متعهد. دموکراسی آزاد همان است که با رأی مردم روی کار می‌آید و تعهدی جز آنچه مردم می‌خواهند ندارد. دموکراسی متعهد نیز معمولاً پس از یک تحول انقلابی شکل می‌گیرد و حکومت گروهی از نخبگان است که خود را متعهد به یک ایدئولوژی می‌دانند و تا رسیدن جامعه به خودآگاهی واقعی و تحقق فردگرایی، در قدرت باقی می‌ماند. (شریعتی، مجموعه آثار ۲۶: ۶۱۷-۶۱۸)

دموکراسی متعهد می‌گوید: من به آراء مردم کار ندارم و وقتی روی کار می‌آید وسواس آراء مردم را ندارد و کوشش نمی‌کند تا نظر عوام را جلب کند. حتی ممکن است با نظر آنها مخالف باشد. به چه شکلی دموکراسی متعهد عمل می‌شود؟ ۱. به وسیله انتخاب دموکراتیک رهبر، اما برای همه عمر ۲. فاصله زیاد بین انتخابات شخص انتخاب می‌شود برای تمام عمر یا برای مدت زیاد. در این مدت فرصت هست که برنامه‌های خود را اجرا کند. (شریعتی، مجموعه آثار ۱۲: ۲۳۲)

## آسیب شناسی لیبرال - دموکراسی

شریعتی هم به دموکراسی آزاد انتقاد داشت هم خطر شکل‌گیری دیکتاتوری در دموکراسی - های متعهد را خاطر نشان کرده بود. (آقاجری، ۱۳۷۹: ۶۲) شریعتی به دموکراسی اعتقاد داشت و بین دموکراسی، لیبرالیسم، چپاول و غارت ملت‌ها ارتباط مستقیم برقرار می‌کند و با عباراتی بدیع و کم نظیر لیبرال دموکراسی را دشمن نوع بشر معرفی می‌کند و می‌گوید: "در جوامع غربی این قدرت پول و سرمایه هست که رأی می‌سازد: بی شک این

پول است، این قدرت است که با استخدام تمام وسایل موجود تبلیغاتی امروز، یا استخدام تمام استعدادها و امکانات هنری و ادبی و اجتماعی و ... رأی می‌سازد. آری آزادند در دادن رأی اما برده‌اند در ساختن رأی. زیرا رأیش را با پول در مغزش جا داده‌اند و سپس آزادش گذاشته‌اند که به هر که خواست رأی بدهد... آزادی رأی هست اما رأی‌ها آزاد نیستند. رأی‌ها را می‌سازند و سپس مردم را برای دادن آن آزاد می‌گذارند... در این میدانی که همه آزادانه می‌توانند در آن بتازند، بی شک پیاده‌ها عقب می‌مانند و بی شک همیشه سوارکاران و دارندگان اسب‌های ورزیده، برنده‌اند. (شریعتی، ۱۳۵۱: ۶۱۳-۶۱۴)

به نظر شریعتی دموکراسی بورژوا - لیبرال غربی با استثمار و بی عدالتی همراه بود. این همان چیزی است که امروزه متفکران انتقادی-رادیکال اروپایی بیان می‌کنند و انسداد مجازی ارتباط بین الاذهانی را در دموکراسی‌های بورژوا - لیبرال نقد می‌کنند و خواهان نفی سلطه سرمایه و فرهنگ صنعتی‌اند که دموکراسی را به ابزار قدرتی برای گروه بندی‌های محدود تبدیل کرده است. در حالی که دموکراسی، یک شبکه وسیع اجتماعی و بین الاذهانی است که در آن تک تک اعضای جامعه، به عنوان عامل مختار و آزاد، می‌توانند در هم کنشی اجتماعی مشارکت کنند و این هم کنشی اجتماعی و بین الاذهانی، فرایندی را به نام فرایند تصمیم‌گیری ایجاد می‌کند که باعث می‌شود تصمیماتی که از درون شبکه بیرون می‌آید، برآیند و محصول این فرایند اجتماعی و بین الاذهانی باشد. (آقاجری، ۱۳۸۴: ۹۲)

شریعتی تحقق دموکراسی را در جامعه مبتنی بر سرمایه داری را ناممکن می‌دانست. معتقد بود این دو مفهوم نمی‌توانند در یک جا با هم جمع شوند مگر اینکه دموکراسی پوششی دروغین برای استثمار انسان باشد. (شریعتی، مجموعه آثار ۲: ۱۴۷) "در نظام-های دموکراسی غربی، حاکم دستش را از «روی سر» مردم بر می‌دارد و «توی سر» مردم داخل می‌کند و حکومت خویش را نه به زور بلکه به رأی از درون مردم بیرون می‌کشد. زیرا در حکومت‌های آزاد سرمایه داری و لیبرالیسم بورژوازی غربی، رأی قلابی را داخل صندوق انتخابات پنهانی نمی‌ریزند بلکه در داخل سرهای انتخاب‌کنندگان ناخودآگاه می‌ریزند. (شریعتی مجموعه آثار ۱۲: ۴۷)

یکی از انتقادات شریعتی بر دموکراسی غرب مسئله استعمار بود او معتقد بود که دولت‌هایی که اکنون لیبرال هستند خود مسبب اصلی استعمار بوده‌اند. "این جنایت‌های استعماری نه به دست کشیشان و نه به دست سزارها بلکه به دست دموکراسی و لیبرالیسم غربی انجام شده است. (شریعتی، مجموعه آثار ۲۶: ۶۱۵) همچنین شریعتی در خصوص استعمار بیان می‌کند که "پرداخت جامعه‌شناسی صرف به استعمار، ما را در شناخت آن ناتوان می‌کند. زیرا پدیده استعمار ساخته دست دولت‌های مدرن است نه جوامع مدرن، بنابراین دموکراسی امری مشترک میان دولت و جامعه غربی است ولی استعمار پدیده‌ای حاکم بر روابط میان دولت‌های غربی و جوامع غیر غربی است. بنابراین، نگاه به دموکراسی از درون جامعه غربی، پدیده‌ای ارزشمند است، اما نگاه به آن از دریچه استعمار (یعنی جلوه بیرونی رفتار دولت‌های غربی) پدیده‌ای منفی را نشان می‌دهد. (شاکری، پیشین: ۱۵۶) اگر شریعتی به لیبرالیسم و سرمایه‌داری و دموکراسی غربی حمله می‌کند به این دلیل است که وی از موضوعی ماورای دموکراسی به این موضوع نگاه می‌کند و می‌گوید: "پیدایش این احساس خفقان، احساس اسارت، درد کشیدن از اسارت، میل فرار و آرزوی نجات از اسارت و تلاش و جستجو برای یافتن گریزگاهی به سوی آزادی، عالیترین و امید بخش‌ترین دست‌آوردی است که تاریخ در مسیر تکاملی خویش، به انسان امروز ارمغان می‌دهد و نشانه شورانگیز تولد انسانی دیگر است." (شریعتی، ۱۳۸۱: ۲۱۶) یکی از مشکلات بزرگ دموکراسی‌های غربی، عوام‌فریبی است که شریعتی این دموکراسی را نه دموکراسی رأی‌ها بلکه دموکراسی رأس‌ها تلقی می‌کند. واقعیت آن است که امروزه حتی در پیش‌رفته‌ترین دموکراسی‌ها دهندگان با کمک ابزارهای تبلیغاتی به چنان کانال‌هایی هدایت می‌شود که تنها یک ذهن آگاه و نقاد توان دورماندن از آن را دارد. (امام جمعه زاده، ۱۳۸۷: ۱۳)

شریعتی ضمن انتقاد شدید از دموکراسی غربی که آن را عامل ستم و استعمار شرق می‌داند نوع پیشنهادی اداره حکومت براساس دین را "دموکراسی متعهد" می‌داند. دموکراسی متعهد حکومت گروهی است که براساس یک برنامه انقلابی فرهنگ و بینش مردم را

تغییر می‌دهد و براساس یک برنامه مشخص افراد جامعه را به سمت تعالی و ترقی هدایت می‌کند.

### دموکراسی متعهد

دموکراسی متعهد یا هدایت شده، تاریخچه‌ای مشخص در جهان دارد. بعد از جنگ جهانی دوم حدود پنجاه- شصت کشور به سرعت به استقلال رسیدند که بخش زیادی از آنها کشورهایی آفریقایی بودند. این کشورهای استعمارزده که بطور کامل با نظام قبیله‌ای اداره می‌شدند پس از به قدرت رسیدن انتلکتوئل‌ها در این کشورها، مجریان با مشکل دموکراسی و رای گیری مواجه شدند. (علیجانی، ۱۳۸۰: ۲۴۴-۲۴۳)

شریعتی برای ارائه نظریه خود- دموکراسی متعهد- در سال ۱۳۴۸ سخنرانی مشهوری در حسینیه ارشاد در باب امامت بیان کردند. او در مورد امام می‌گوید: "امام کسی است که نه تنها در یکی از ابعاد سیاسی، اقتصادی، روابط اجتماعی یا حتی در یک زمان محدود، انسانها را در همه ابعاد گوناگون انسانی خودش نمو می‌دهد و به این معنی است که امام همیشه و در همه جا حاضر و شاهد است و زنده و جاوید" (شریعتی، ۱۳۵۱: ۱۱۰) به عبارتی دیگر شریعتی بیان می‌کند که، مردم کاشف امام هستند و الا امام مشروعیتش را از خداوند می‌گیرد ولی برای حکومت و اداره جامعه امام نیاز به مقبولیت عمومی دارد که مردم ایفای نقش می‌کردند.

شریعتی می‌گوید: "امامت یک حق ذاتی است، ناشی از ماهیت شخص که منشاء خود امام است، نه عامل خارجی انتخاب و نه انتصاب منصوب بشود یا نشود، منتخب مردم باشد یا نباشد، امام هست... زیرا امامت به تعیین نیست بلکه آنچه درباره او مطرح است، مساله تشخیص است یعنی مردم که منشاء قدرت در دموکراسی هستند رابطه شان با امام، رابطه مردم با حکومت نیست بلکه رابطه شان با امام، رابطه مردم است با واقعیت، تعیین کننده نیستند، تشخیص دهنده‌اند. (شریعتی، ۱۳۵۱: ۵۷۸-۵۷۵)

از نظر شریعتی، دموکراسی حقیقی یک شکل ثابت از حکومت نبود بلکه یک مرحله از مراحل رشد و استقلال هر جامعه محسوب می‌شد. (شریعتی، مجموعه آثار ۲۲۸:۱۲) یعنی شریعتی خواهان «دموکراسی برای دموکراسی» نبود. هدف نهایی او «خداگونه شدن» انسان بود. با غرب و تمدن مخالف نبود با غرب زدگی و تجدد و «تقلید بلاحجت» از غرب مخالف بود. می‌گفت دموکراسی لیبرال در بهترین شکلش، فقط به دنبال پیشرفت و اداره جامعه است نه به دنبال تهیه زمینه برای «سعادت» خلاق‌ی انسان، علت بکارگیری نظریه «دموکراسی متعهد» از سوی شریعتی، برای جوامع عقب مانده هم همین بود.

"دموکراسی یک روش است و درون مایه‌های مختلف می‌تواند داشته باشد... برخورد شریعتی با دموکراسی با درون مایه نوعی از دموکراسی است اما این برخورد از موضع «مردودیت» است نه «ممنوعیت». این سخن به این معنا نیست که دموکراسی (حتی با درون مایه اداره جامعه) را باید از موضوع مادون دموکراسی ممنوع و مکتوب کرد و از بین برد. بلکه او از میان انواع دموکراسی‌ها (به عنوان یک روش) به شکلی از آن انتقاد و اعتراض دارد و آن را مردود می‌داند و به نوعی دیگر از آن، یعنی دموکراسی مبتنی بر برنامه، ارزش و جهت، دل‌بسته است" (علی‌جانی، ۱۳۸۰: ۲۳۲)

#### نتیجه‌گیری:

اندیشه شریعتی ابعاد گوناگونی دارد. هر مفهومی را که بخواهیم به عنوان شاخص ثابت در نظر بگیریم در جای دیگر متضادش را نیز خواهیم یافت. برای درک شریعتی هیچگاه نباید اوضاع جامعه و جهان پیرامون او را از یاد برد. در داخل استبداد حاکم بوده و در خارج انقلابات جهان سوم و شکل‌گیری دموکراسی متعهد.

شریعتی نظریه دموکراسی متعهد را در برابر دموکراسی غربی مطرح می‌کند. نظریه امت و امامت شریعتی نیز در واقع ادامه نظریه حکومت امامان معصوم است که با توجه به

شرایط زمانی و مکانی در یک حکومت انقلابی رشد و نمو پیدا می‌کند. شریعتی ضمن انتقاد شدید از دموکراسی غربی آن را عامل ستم و استعمار شرق می‌داند و نوع پیشنهادی اداره حکومت براساس دین را دموکراسی متعهد می‌داند. چرا که از نظر شریعتی هدف انسان «بودن» نیست بلکه «شدن» است «خوب زیستن» هدف نیست بلکه هدف «زیستن خوب» است. امت جامعه‌ای است که افراد آن تحت یک رهبری بزرگ و متعالی، مسئولیت پیشرفت مداوم و تحقق تمام استعدادهای نهفته آدمی را برعهده می‌گیرد و «امامت» نیز رهبری جامعه براساس یک ایدئولوژی یعنی هدایت جامعه از آنچه که هست بر آنچه که باید باشد را بر عهده دارد. اما نه براساس خواست شخص امام بلکه با تکیه بر ایدئولوژی‌ها و آرمان‌ها. در اینجا است که مفهوم امامت و دموکراسی متعهد را از دیکتاتوری جدا می‌کند. در مجموع می‌توان گفت که فرق دیکتاتوری با رهبری انقلابی آن است که رهبری انقلابی فکر را آزاد می‌کند- دموکراسی متعهد- و در دوره بعدی به رشد سیاسی و آزادی تبدیل می‌نماید، اما دیکتاتوری همواره این جهل را تا ابد نگه می‌دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

- آقاجری، هاشم (۱۳۸۴)، شریعتی، متفکر قرن، تهران. نشر ذکر
- .....(۱۳۷۹)، شریعتی، متفکر فردا، تهران، موسسه نشر و تحقیقات ذکر، چاپ اول
- بیات، عبدالرسول(۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر، قم، موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول
- خردپناه، عبدالحسین(۱۳۷۹)، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، انتشارات وثوق، چاپ اول
- شریعتی، علی(۱۳۵۱)، امت و امامت، تهران. حسینیه ارشاد
- .....(۱۳۸۴)، تاریخ تمدن، مجموعه آثار شماره ۱۲، تهران. قلم، چاپ هفتم
- .....(۱۳۷۹)، تاریخ و شناخت ادیان، جلد دوم، تهران. شرکت سهامی انتشار
- .....(۱۳۸۲)، تشیع علوی و تشیع صفوی، تهران. نشر چاپخش
- .....(۱۳۸۷)، هنر، مجموعه آثار شماره ۳۲، تهران. چاپ یازدهم
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۱)، بنیادهای علم سیاست، تهران. نی، چاپ نهم
- علیجانی، رضا (۱۳۸۰)، رندخام شریعتی شناسی، جلد ۱، تهران. نشر شادگان، چاپ اول
- عمادی، عباس (۱۳۹۳)، دموکراسی و مولفه‌ها و شاخص‌ها، پژوهشکده باقرالعلوم

- فاضلی، محمد (۱۳۸۹)، بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی، تهران. انتشارات کندوکاو، چاپ اول

- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۷)، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ ششم

- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۳)، موج سوم در پایان سده بیستم، ترجمه‌ی احمد شهسا، تهران

### مقالات

- فلسفه سیاست (۱۳۷۷)، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ اول

- نقیب زاده، احمد (۱۳۷۲)، نظری و نقدی بر دموکراسی‌های غربی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۷۱-۷۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی